

شہید محمد غلامی



سامانہ جامع سرداران و دوہزار شہید استان بوشہر

غلامعلی	نام پدر
۱۳۴۶/۰۱/۰۱	تاریخ تولد
بوشهر - دشتستان	محل تولد
۱۳۶۵/۱۰/۰۴	تاریخ شهادت
جزیره سهیل	محل شهادت
فرمانده دسته	مسئولیت
پاسدار	نوع عضویت
پاسدار	شغل
پنجم ابتدایی	تحصیلات
خون	مدفن

زندگینامه

زندگینامه شهید

در سحرگاه تیر ماه سال ۱۳۴۶ و در لحظه ای که بشارت صبح در راه بود و خورشید مشرق در حال زدودن تاریکی است فرزندی دیده به جهان می گشاید که با خود نور امید را همراه دارد. اینک آن طفل نورسیده را چه بنامیم؟ پدر و مادر در اندیشه نام او و در حال مشورتند. یکی نام علی را پیشنهاد می دهد و دیگری نام حسین را و بستگان نیز نام دیگری نام «محمد» مقدم از سایر نام ها می شود. شاید این تقدم ریشه در تقدم نام حضرت محمد (ص) دارد. نسبت به سایر ائمه اطهار. «محمد» از پدری به نام غلام علی و مادری به نام بلقیس جوکار از طایفه سر مشهدی (جوکار) درس ایثار و فداکاری می آموزد. دوران پیش از دبستان را در دامان آن پدر و مادر مهربان سپری می کند و پس از اتمام دوران دبستان در مدرسه گلستان خون به معلمی آقایان مرادیه صفایی، محمدی و مسلمی به مدرسه راهنمایی راه پیدا می کند و به دلیل نبود مدرسه در محل خود و نبود وسیله نقلیه جهت ایاب و ذهاب به روستاهای هم جوار از تحصیل باز می ماند. آن شهید و الامقام تا زمان شهادت عمر خود را در همان روستایی سپری کرد که در او تولد یافته بود.

رفتار ایشان با خانواده با بستگان برای مردم آن دیار الگو بود. از دوستان آن شهید سعید می توان از آقایان نگهدار جوکار، قاسم جویباریوش غلام حسینی، جلال شریفی، مرتضی دهقان، امیر امجدی پور، و... نام برد.

چگونگی اعزام به جبهه:

آن شهید سر افراز در بسیج مستضعفین آن زمان ثبت نام به عمل می آورد و در مرحله دوم جبهه رفتن به اعضای افتخاری سپاه پاسداران انقلاب اسلامی می پیوندد. قبل از آن که به استخدام سپاه در آید حدود شش ماه در گردستان آموزش های مختلفی را تجربه می کند. سپس به مدت دو ماه نیز در شهر شیراز در تیپ ۳۴ امام سجاد (ع) آموزش های تکمیلی را طی می کند. از تاریخ ۱۶/۱/۶۳ تا ۱۴/۲/۶۳ در اردوگاه شهید آیت الله دستغیب مشغول به خدمت می شود. سپس به جبهه اعزام می گردد و پس از مراجعت در تاریخ ۲۷/۳/۶۵ از منطقه ۴ قرارگاه نوح نبی (ع) بوشهر به گردان ابوالفضل (ج) منتقل می شود.

زمان شهادت:

شهید غلامی (که خداوند روحش را با امام شهدا □ حسین بن علی (ع) محشور گرداند) در تاریخ ۱۴/۱۰/۶۵ در جزیره قطعه در عملیات کربلای ۵ به درجه رفیع شهادت می رسد تا ما خیل واماندگان را در اسارت نفس رها کرده و خود را با اولیاء الله محشور گرداند. در مرحله دوم اعزام ایشان فرزندی از تبار همان آب و خاک و همان روستا ایشان را همراهی می کند. رزمندگانی همچون داریوش غلام حسینی، علی دهقان، نگهدار جوکار، قاسم جوی و تنی چند از سایر دوستانش.

شهید غلامی گرچه در سال ۶۴ با جراحاتی که بر او وارد می شود قدرت جسمی اولیه خود را از دست می دهد اما علی رغم اسرار خانواده مبنی بر عدم مراجعت مجدد به جبهه مجدداً به جبهه جنگ اعزام می گردد. او در سحرگاه ۲۵/۳/۶۵ برای فریضه نماز صبح به مسجد می رود و پس از دمیدن آفتاب با دوستان و بستگان خود

خدا حافظی می نماید و بعد از گذراندن هفت ماه سر انجام در تاریخ ۲۰/۱۰/۶۵ خبر مفقود الاثری ایشان را به خانواده اش می رسانند و آن شهید پس از یازده سال دوران مفقودی سرانجام جسد او در زیر خروارها خاک در جزیره، قطعه قطعه از خاک بیرون می آورند و جهت تشییع و خاک سپاری به برازجان منتقل می شوند. سرانجام از در مانگانه نبوت سپاه برازجان ترخیص گشته و به همراهی مسئولان شهرستان و مردم شهید پرور آن دیار تشییع می گردند و در گلستان شهدای روستای خون که زادگاه ایشان بود به خاک سپرده می شوند.

یادداشت هایی از زبان هم‌رزم شهید، مسلم ارجمند:

« او را ندیده بودم و نمی شناختم از نامش پرسیدم ؟ گفتند محمد گفتم از او برایم بگویند ؟ گفتند : عاشق ، عاشق سکوت . سکوت کردم و با خود گفتم ، راستی مگر می شود عاشق را توصیفی کرد که تمام صفاتش از قلم نیفتد حال او را می شناسم . اما نه به یک قاب عکس بلکه به عشقش .

او نمی‌میرد و این خواست خداست که همه او را بشناسند. راستی مگر نه این مصرع زمزمه عاشقان است که : « دولت عشق آمد و من دولت پاینده شدم » باز عشق پرسیدم وصیت نامه اش را ؟ از عشقش به شهادت گفته بود . از شهادت پرسیدم ؟ گفت مگر سخن قاسم را بر حسن نشنیده ای ساکت شدم و سؤالی دیگر نکردم

ویژگی های فردی شهید :

ای دست غارتگر روزگار ! که گلهای بهشتی را یکی پس از دیگری برچیدی ، بگذار لختی با آنان نجوا کنیم . گر چه می دانیم که اگر قامت های بر افراشته ای را بر چیدی در عوض قامت این ملت بر افراشته گردید. قامت خمیده ای که جز به بهای از دست دادن بهترین ها هرگز بر افراشته نمی گردید چه تاوان سختی از ما گرفتی ؟ که را از ما گرفته و چه به ما دادی ؟ حریت، شرافت آزادی ، سربلندی ، رهایی از اسارت طاغوت در قبال خون ، سرهای بریده بر نیزه نشسته اسارت و در قبال □ می ارزد . و از همین روست که مقتدایمان فرمودند : هر شهید پرچمی است برای شرافت و استقلال این ملت اینک راز این فرموده را نیک در می یابیم حال اگر آن ملکوتیان مهر سکوت از لب بگیرند چه خواهند گفت راز و چه بشارتی را بر ملت خواهند گشود ؟ بشارتی در کار نیست و تو اگر در آن آرزوهایی که بشارتی از قافله نور به تو رسد و چشم مکاشفه جهان غیب بر تو گشوده گردد باید آن باشی که آنان بوده اند و راهی برگیری که آنان در آن صراط پای گذارده اند گفتی سکوت ! این سکوت تنها سکوتی راز آمیز است که در دل آن هزاران هزار فریاد است . حنجره های خونین و سکوت ! تو را می گویم هیچ حنجره ای فریاد را بهتر از حنجره های خونین در نمی کشد. بلند شو و گم کرده خویش را دریاب . و گر نه غفلتی را که به دور خود تنیده ای تو را به جایی رهنمون نخواهد کرد . شهدا را آن زمان فریاد هست . گو محرم اسرار ؟ پس حیات جاودانه را دریاب که این حیاطی است که همه جانوران از آن برخوردارند . اکنون آماده شو تا از شهیدی سخن به میان آوریم که حیات جاودانه یافت و ما را نیز به جاودانگی رهنمون کرد. شهید غلامی را می گویم . هم او که در جهاد اکبر نیز پیروزمندان قدم برداشت و تا در آن جهاد مردانه پای نهی تو را یارای آن نیست که دم از جهاد عاشورای ثانی زنی در تمامی صفحات آن شهید حسن خلق و خوش رفتاری او از تمامی صفاتش فزونی داشت . حضور مستمر او در ادعیه مختلف صفای باطن او را رقم می زد . دعای کمیل را آنچنان رقم می زد . دعای کمیل را آنچنان رقم می زد . دعای کمیل را آنچنان رقم می زد . دعای کمیل را آنچنان تکرار کرده بود که دعا در سینه او. نقش بسته بود . یاد شهید جهانگیر لطفی نیز به خیر که همیشه همراه و همراز او بود ، به خصوص در برگزاری مراسمات و مناسبات مختلف ، کاش مسجد ابوالفضل نور آباد (خون) مهر سکوت را می شکست و روزنه ای سرشار از با او بودن را بر ما می گشود . اکنون روستای خون که به حق هم بوی خون می دهد بر خود می بالد که روزی قدمگاه مردانی بوده است که اینک بهشت موعود قدمگاه آنان است در هر کجای این روستا ، باغها و نهرهای این دیار که بگذری در خود نشانی از قامت های بر افراشته مردانی را می بینی که اینک فردوسی آنان را جوانان خود می داند اینک نخلهای خون یادگار ایستادگی و پایداری نهرهای روان خون

نشان از جاری بودن چشمه های زلالی است که سرچشمه آن شهیدان آن دیارند .

شهید غلامی بسیار اهل مطالعه بود ، آخرین کتابهایی که (به زبان خانواده ایشان) مطالعه نموده بود عبارت بودند از : بسیجی تا سربازی امام زمان ، آیین فتح ، فلسفه و حکمت ، نماز و روزه ، فضیلت زیارت عاشورا و ... او در خانواده ای رشد و نمو می نماید که خود ولایت مدار و عاشق اهل بیت عصمت و طهارت بودند . بعد از شهادت ایشان دعای کمیل در منزل پدر آن بزرگوار بصورت هر دو هفته یک بار برگزار می گردد و خانواده این شهید والا مقام چه در قبل از شهادت ایشان چه بعد از آن از قشر کم در آمد بوده و از راه کشاورزی امرار معاش می نمایند . برادران شهید نیز از اقشار فرهنگی بود . و مشغول خدمت به این نظام مقدس می باشند . نقل است که آخرین توصیه های آن شهید عزیز همانا پاسداری از اسلام و حمایت از ولی زمان بوده است .

وصیت نامه

هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و کفی با الله شهیداً
او خدایست که رسول خدا محمد (ص) را با قرآن و دین حق را برای عالم فرستاده تا آن را بر همه ادیان غالب
گرداند و در حقیقت این سخن گرامی خداوند است.

اینجانب محمد غلامی وصیت نامه خود را با نام خدا و با یاد امام خمینی آغاز می کنم و به جبهه های جنگ حق
علیه باطل عازم می شوم که با نثار، خون ناقابل خود را به این نابخردان و بی دینان بفهمانم، که اگر در صحرای
کربلا یاری امام حسین (ع) رهبر آزادمردان نمایم، امروز به ندای حسین زمان خمینی بت شکن فریاد لبیک را سر
می دهم و تا آخرین قطره خونم دست از چنین رهبر و مکتبی نخواهم کشید. تقاضای من از ملت مسلمان و قهرمان
پرور ایران این است که امام را تنها نگذارید و همیشه در صحنه باشند، تا توطئه گران آرزوی خود را به گور
ببرند. و تقاضای دیگر من از ملت ایران این است که از روحانیت متعهد و مسئول جدا نشوند چون این روحانیت
است که خون هزاران شهید را لحظه به لحظه به دوش می کشند و هرگز نمی گذارند پایمال شود. پدر عزیزم هیچ
می دانی که می توانی سرت را بالا بگیری و بگویی من در راه خدا، اسلام و امام زمان (عج) شهید داده ام.

برایم دعا کن شاید خداوند برای دعای تو از گناهانم بگذرد. مادر عزیزم من در حق تو فرزندی نکرده ام در حالی
که تو حق مادری را برای من کاملاً ادا کردی. به هر حال ان شاء الله به تو اجر و پاداش بدهد. مادر مبادا ناشکری
کنی و شکر خدا کن که خداوند چنین سعادت را نصیب تو کرده و فرزندت در راه خدا و اسلام و قرآن شهید شده
است می دانم که برای آمدنم ثانیه شماری می کنی ولی چه کنم که خداوند مرا به میهمانی دعوت کرده است. من
عاشقانه به ملاقات او شتافتم. خدایا شهادتم را در راه اسلام و قرآن که خاری در چشم دشمنان است بپذیر. به هر
حال برای شما آرزوی موفقیت می کنم و از خداوند برای شما توفیق طلب می کنم که در راه خدمت به خداوند و
قرآن کوشا باشم و ای ملت وحدت را حفظ کنید تا ان شاء الله بتوانیم مشت محکمی بر دهان ابرقدرتهای جهان
بزنیم مادرم بار دیگر به برادرانم بگو که فقط یک چیز را در دنیا دنبال کنید و آن دین مقدس اسلام است و اگر
شهید شدم این را بر روی قبرم در قاب بزنید.

گل روی حسین خواهانم امشب
خوشا وصل رخ جانانم امشب

زمن بر لب رسیده جانم امشب
اگر دیدی تو از دستم خطایی

بیخشا از ره احسانم امشب

شب هجران است امشب تا سحرگاه
نچیدم خود گلی از زندگانی برادر بر تو من میهمانم امشب

مصاحبه

پای صحبت برادر شهید:

نحوه شهادت شهید اولین سؤالی بود که از برادر شهید پرسیدیم. عباس برادر شهید چنین می گوید: «او در جزیره به شهادت رسید. شهادتی بس مظلومانه آن شهید در باطلاق گرفتار می شود به طوری که باطلاق او را می بلعد و عامل این که او سالهای سال مفقود الجسد بوده است نیز همین است. او از تاریخ شهادت تا تاریخ ۱۵/۶/۷۸ در زیر باطلاق می ماند و ما غافل از یافتن جسد او. سپس از طریق گروه تجسس که همگی خود شهدای زنده اند پیدا می گردد. در جزیره قطعه در مکانی باطلاقی قسمتی از بدن شهید به همراه کفش و قسمتی از لباس های او و پلاک تشخیص هویت او پیدا می شود پس او را از باطلاق بیرون آورده و توسط سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به گلزار شهدای محلمان منتقل می شود.»

پرسیدیم به چه کسانی بیشتر علاقه مند بود؟ «به یکی از بستگان و همسایگان مرحوم امیر جوکار بسیار علاقه مند بود به طوری که می گفت اگر توفیق شهادت نصیبم شد حمله ای در منزل آقای جوکار برایم ببندید شاید تسکین آلامتان شد.»

«او به همراه مادر همیشه بر سر قنات می رفت و آب هایی را که مادر از قنات بر مشک ها جاری می کرد آن را به دوش می زد و به خانه می آورد هرگز در وجود او غرور راه نداشت.»

او بیشتر اوقات نمازهای پنج گانه را در مسجد به جای می آورد و نسبت به مسجد علاقه خاصی داشت. او فردی اجتماعی بود و اهل گوشه گیری نبود در غالب مراسم و محافل شرکت فعال داشت و نسبت هموعان خود کوچک نفس بود. کار و تلاش را سرمایه زندگی می دانست و در خصوص احترام به افراد مسن و کودکان بسیار رعایت جوانب را می کرد. همیشه در سلام کردن بر دیگران پیشی می گرفت. او گرچه برادر کوچک تر می بود و برادری از او کوچک تر در منزل نبود، اما نسبت به برادران خود نیز بسیار با احترام برخورد می کرد. تکیه کلام او کلمه (ان شاءالله) بود و حتی اگر کار پیش پا افتاده ای را می خواست به انجام برساند می گفت ان شاءالله چنین خواهم کرد.»

خاطرات

قطعه شعری از دوستان شهید در وصف شهید:

شاعر: مسلم ارجمند

شهیدان زنده اند تا زندگان نیست نمیرد آن که یادش جاودانیست

شهیدان عشق را تسخیر کردند کتاب عشق را تفسیر کردند

«محمد» کاتب تفسیر عشق است به مکتب رفته تدریس عشق است

«محمد» نوجوانی راست قامت غزل خوان گلستان شهادت

«محمد» نوبهاری بی خزان است که یادش تا قیامت بی زوال است

«محمد» تارپودش کربلایی وصیت نامه او نینوایی

به خون خود شناور چون بگردید به یک دم فلک اعلی در نوردید

خاطره ای از زبان شهید:

«... ساعت ۱۰ شب عملیات والفجر ۸ با رمز یا زهرا (س) در اروند کنار و نهرهای تابع آن شروع شد. این عملیات با چهار لشکر که یکی از لشکرهای آن لشکر ۱۹ فجر شیراز بود و شروع کننده عملیات بود آغاز گردید. خط شکن این عملیات نیز گردان امام حسین (ع) و تیپ المهدی (عج) بود. در آن شب جهت یاری رساندن به رزمندگان اسلام وارد عمل شده بودیم. گرچه در عملیات شرکت گسترده ای داشتیم ولی کار ما رساندن پل معلق بود. جهت این که رزمندگان اسلام از روی آن بگذرند و وارد خاک عراق شوند. این عملیات بخش وسیعی را در برمی گرفت از جمله مناطق عملیاتی و بصره را تحت پوشش قرار می داد. خوشبختانه در این عملیات با تلفات کم به پیروزی بزرگی دست یافتیم. در این عملیات به لحاظ مدیریت قوی فرماندهی لشکر دشمن شکست سختی را به خود دید و این عامل باعث شد تا مدت ها در آن منطقه لشکر حزب بعث نتواند خودی از خود نشان دهد. آن شب از خود گذشته بودیم و تمام به خدا پیوسته بودیم. در حالی که در آن لحظات دنیا برای ما یکپارچه آتش شده بود. هر طرف که روی می کردی موشک خمپاره بر زمین می خورد و تا ده ها متر را پاکسازی می کرد. در هر ثانیه ده ها گلوله توپ و موشک و خمپاره بر زمین می نشست و منفجر می شد و زمین در تمام شب و شبهای پس از آن در لرزش بود. خلاصه آن که آن قدر آتش می ریخت که گویی صبح زود رس فرا رسیده بود و تاریکی را با خود برده بود. دنیا شب بود ولی برای ما از صبح صادق روشن تر بود. منوره های عراقی نیز یکی پس از دیگری به هوا پرتاب می شد. فردای آن روز با قایق موتوری به مدت سه ساعت رفتیم به خط مقدم و در آن لحظه یک آمبولانس هم دیدیم و انتقال آن به بیمارستان در رفت و برگشت بود. وقتی آن طرف آب رفتیم دیدیم تمام خاک عراق مملو از بچه های خودی است و تعجب کردم. آخر فکر می کردم اولین کسی هستم که وارد خاک عراق شده ام.»

در آن روز افراد سن و سال دار و بچه هایی کم سن و سال همه و همه با هم کار می کردند و چه اخلاصی بر آن

لحظات دست نیافته حاکم بود. غنیمت های بزرگی در آن عملیات به دست آمده بود و ما از نزدیک نظاره گر آن ها بودیم. ماشین های جنگی غول پیکر که ما اصلاً اسم آن را نمی دانستیم با خود می گفتیم با این تسهیلات پیشرفته چرا تاب مقاومت نیاورده اند. ناگه به خود آمدم تا نیرویی که ما را بر این قوم کفر پیروز کرده است نه بازوی ما بلکه اراده خدا بوده است که بر دستان ما حکم می رانده است. اسرای عراقی گروه گروه با تکرار ((قائدا الخمینی)) و ((الموت الصدام)) به سمت شط در حرکت بودند، یک نفر بچه بسیجی بیش از سی نفر عراقی را اسیر کرده بود و جالب آن که با اسلحه به تنهایی همه آن ها را سوار کرد و به راه خود ادامه داد. واقعاً جرأت مضاعفی می خواست که حتی من نیز آن را در خود نمی دیدم. غواصان ایرانی شب های گذشته حماسه ها خلق کرده بودند، که سند حماسه آن ها لاشه هایی بود که بر گرد شط ریخته بود، لاشه های سنگینی که دو نفر نیز نمی توانستیم آن ها را جمع آوری کنیم. در تاریخ ۲۲/۱/۶۴ بود ساعت ۵/۴ روز سه شنبه یک هوا پیمایی عراقی بالای سرمان می رسد بلافاصله پدافندهای لشکر هواییروز آن را سرنگون می کند و صلوات سر داده می شود. خلبان آن با چتر نجات خود را نجات می دهد و به پایین می افتد. اما درست در محلی فرود آمد که بچه ها ایستاده بودند. یکی از بچه ها به شوخی اشاره می کرد که آن طرف تر بیا پایین و خلبان وحشت زده نیز در آسمان داد می زد، الموت الصدام، خلاصه آن که در آن شب ها و روزهای فراموش ناشدنی چه قدر زیبا بود حضور بچه های لشکر امام خمینی(ره) در آن عملیات باشکوه. از خداوند می خواهیم که خدمات همه عزیزان را بپذیرد و مرا نیز مورد رحمت خود قرار دهد.»

محمد غلامی

۹/۱/۶۵



سامانہ جامع سرداران و دھڑ شمیم استان بوٹھر